

# سو سیالیسم

دوره دوم شماره ۵

ارگان هسته/اقلیت

آذر ماه ۱۳۷۳

## وضعیت ایرانیان و اتحادیه سراسری در سوئد

موج وسیع کشتار و سرکوب و وضعیت بحرانی اقتصاد و سیاست در ایران، میلیونها ایرانی را به خارج از مرزها پرتاب کرد. سیل مهاجر و پناهنده به خارج جاری شد. عده کثیری از این میلیونها زن و مرد و کودک بی آنکه بدانند چه سرنوشتی در انتظارشان است راه فرار پیش گرفتند تا سرپناهی بیابند و از حداقل امنیت برای معیشت و زندگی بر خوردار شوند این تحول در مجروح سالها طول کشید.

بسیاری هنوز از فب و تاب و بهت زدگی خلاص نشده اند. اما این مسئله دیگر مسئله محوری جمعیت ایرانیان در خارج از کشور نیست. اعتراضات سرسیمه فروکش کرده است و جای خود را به تامل برای اعتراضی عمیق تر و ریشه دارتر داده است این میلیونها انسان امروز به دور دیر خود آشنا شده اند و آنرا مورد تضایق قرار میدهند. این آغاز فصل دیگری در زندگی این جمعیت است. نه ستایش کور از جامعه جدید و نه دشمنی کور با آن دیگر محور تضایق نیست رفته رفته دیگر نگرشی منطقی به اوضاع جدید شکل میگیرد و این جمعیت خود را پناه به انسان باز مییابد و زندگی معمولی خود را پی میگیرند، حتی اگر اساسا با زندگی گذشته اش متفاوت باشد تقابل فرهنگی

صفحه: ۵

## دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرای اسلامی

طی دو دهه گذشته جنبشهای اسلامی بنیادگرا در کشورهای حوزه خاور میانه و شمال آفریقا رشد چشمگیری یافته است. بویژه پدیده‌های روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران و به برکت حمایتهای مالی، تسلیحاتی و ... این رژیم روند رشد قارچ گونه اینگونه جنبشها شدت قابل توجهی بخود گرفته است.

در تحلیل یکی از علل و عوامل مؤثر و زمینه ساز در ظهور این پدیده می باید به دگرگونیهای ساختاری اشاره کرد که طی چند دهه

صفحه ۲

در این شماره

پیروزی جنگ جهانی در جهت کمونیسم اروپایی چه

## دیدگاهها:

آیا مبارزات سندیکائی

در جهت افزایش

دستمزدها مؤثر

بوته است؟

صفحه: ۱۲

## دیدگاهها: مدل سوئدی

مقدمه:

مقاله زیر تحت عنوان ( مدل سوئدی ) نوشته " توربیورن لوهکسون "، آموزگار رشته مارکسیسم در سوئد می باشد که در آوریل ۱۹۹۴ به تحریر در آمده است.

دیدگاه خاکم بر مقاله دیدگاهی پراگماتیستی است و نویسنده علیرغم آنکه به پراگماتیسم تا مرزهای مبنایی نقد می کند خود اسیر این نگرش است در مقاله عواقب سازش " کارو سرعابه " در محدوده محلی بررسی می شود اما تأثیر آن در مبارزات طبقه کارگر طرح نمی شود. اما جهت آشنائی با دیدگاهها و همچنین گوشه ای از تاریخ سوئد بویژه در بعد اقام این مدل و دلائل آن و اشاره ای که به بحران دارد، با اهمیت است. در این رابطه کوشش خواهد شد که دیدگاههای دیگر را در رابطه با (مدل سوئدی) و وضعیت کنونی اش بتدریج طرح نمائیم.

صفحه آخر

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری شورائی

## دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرای اسلامی

تولد رسمی جهان دو قطبی و سیاستهای اتخاذ شده از سری سرمایه جهانی درمقابل با ظهور پدیده ای بنام اردوگاه سوسیالیسم می تواند آغازگاه برشناخت پدیده ای باشد که امروز بشکل سازمانهای اسلامی در همه جا قد علم کرده است. در آن دوره سیاست امریکا و متحدانش در اروپا بر تقویت مذهب و روحانیت و تشویق جنبشهای اسلامی در منطقه حساس خاور میانه و بویژه ایران استوار بود تا بدین وسیله از گسترش نفوذ شوروی جلوگیری بعمل آورند. اکنون پس از نیم قرن تقویت و پشتیبانی از این جنبشهای لرنجی و علیرغم سقوط اردوگاه موسوم به سوسیالیسم، جناحی از راست ترین گرایش سرمایه جهانی بر این اعتقاد است که حمایت از جنبشهای اسلامی بنیادگرا می باید همچنان ادامه یابد تا از رشد هر گونه جنبش انقلابی، کمونیستی و فکرات ترقیخواهانه جلوگیری بعمل آید و امنیت سرمایه مورد مخاطره قرار نگیرد. آنها بر این واقفیت آگاهند که استعمار وحشیانه نظام سرمایه داری و تشدید روز افزون نابرابریهای اجتماعی و فقر و فلاکت عمومی که مدام چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهای پیرامونی تشدید می شود زمینه بالقوه شکوفایی و رشد کمونیزم و آرمانهای بالای سوسیالیستی است و بر این واقفیت نیز آگاهند که تبلیغات غایبی پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم مبتنی بر شکست تمام و کمال کمونیزم و آرمانهای چپ در سطح جهان تنها یک جنگ روانی بی پشتوانه و بی محتوا بیش نیست لذا تقویت جنبشهای اسلامی بنیادگرا و لرنجی را بهترین و مناسب ترین وسیله جهت مقابله و سرکوب تمامی جنبشهای انقلابی کمونیستی و ترقیخواهانه در منطقه حساسی چون خاورمیانه یافته اند. منطقه ای که چه بلحاظ منابع زیرزمینی و ثروت طبیعی و چه بجهت بازار گسترده و موقعیت استراتژیک همچنان مورد توجه امپریالیسم جهانی است. از آنجا که جنبشهای اسلامی بنا بر ماهیت لرنجی و وابستگی خود دشمن آگاهی و ترقی و لذا دشمن دمکراسی و آزاداندیشی اند، خود بهترین وسیله سرکوب دگراندیشان و مبارزان واقعی راه

قابل شد و به این واقفیت توجه داشت که بسیاری از این جنبشهای بظاهر "زادیکال" و "ضد امپریالیست" که بر زمینه یک سلسله ناراضیهای عمومی و فقر و فلاکت موجود در جامعه، توده های معترض را جذب می کنند، عملاً آلترناتیوی جز بازسازی همان مناسبات سرمایه داری وابسته اما بنام اسلام و حکومت اسلامی ندارند چرا که مکتب اسلام مبنی بر مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی است. نمونه بارز آن رژیم اسلامی حاکم بر ایران است که نه تنها با روی کار آمدن آن فقر و فلاکت توده های کاهش نیافت بلکه برعکس افزایش نیز یافت. اساس مناسبات سرمایه داری بر قرار ماندن آنها اشکال دلالی و واسطه گری سرمایه و در واقع سرمایه داری تجاری نسبت به سرمایه صنعتی گسترش یافت و این نیز از آنروست که توسعه تکنولوژی، فرهنگ متناسب با خود را نیز همراه دارد که مخالف سنت گرائی است که پایه های قدرت بنیاد گرایان بر آن استوار است. اما توده های نا آگاه کشاورزانی که که به جنبش های اسلامی لرنجی روی می آورند از ماهیت و اهداف پشت پرده این سازمانهای لرنجی بی خبرند. و هرگز این سازمانها با سودجویی از این بی خبری و استفاده از حربه مذهب در تحمیل و فریب آنها سعی می کنند یا جهت دادن ناراضیهای توده ای بسوی جنبش اسلامی، در جهت برقراری حکومت اسلامی آنان را بسیج کرده و با وعده پایان پیشیندن به بی عدالتی های اجتماعی آنان را بفریبند با تمام این احوال اگر رشد بنیادگرایی اسلامی را صرفاً در چهارچوب مقاومت سنت گرایان در مقابل تحولات پدید آمده ناشی از تهاجم سرمایه جهانی محدود کنیم قطعاً ایامد مهمتری از این پدیده را نادیده گرفته ایم لذا این پدیده را می باید در ابعادی بمراتب گسترده تر مورد بررسی قرار داد.

نظری به تحولات پس از جنگ جهانی دوم و

اخیر و بدنبال تهاجم سرمایه جهانی به کشورهای عقب مانده و پا در حال رشد خاورمیانه صورت گرفته است و تغییر و تحولاتی که بدنبال توسعه مناسبات سرمایه داری وابسته در این کشورها به وقوع پیوسته است. مناسباتی که گروههای اجتماعی متعلق به ساختار وابسته و سنتی این جوامع را از روند تولید اجتماعی به حاشیه رانده و هویت اجتماعیشان را مورد تهاجم قرار داده است و تضاد میان مناسبات کهنه و سنتی و مناسبات جدید را دامن زده است. توده های که جذب جنبشهای لرنجی اسلامی می شوند عمدتاً از عقب مانده ترین و حتی ترین اقشار جامعه بوده که در برخورد با فرهنگ سرمایه داری وابسته نیز خود را بیگانه می گویند. و لذا بمقابله با آن برمیخیزند. ما این مبارزه از دو جهت لرنجی است اول آنکه این جنبش ها چه بلحاظ اینفلوئنسی و چه به جهت پندگاههای اقتصادی اجتماعی، وابستگرا بوده و به گذشته و قرون وسطی نظر دارند و خواستار برای فواین و مقرراتی هستند که متعلق به دوران از تاریخ است که بشریت متمکن آنرا به ناک سپرده است و لذا آنها مخالف آشکار برگزیده تکامل و ترقی اند. دوم آنکه تضاد آنها با سرمایه جهانی از موجه لرنجی است آنها با اساس استعمار توده ها مخالفتی ندارند بلکه فواین سازماندهی استعمار بشیوه خریش اند و همین جا باید به نقش رهبران و سازمانگران این جنبشها که برای جذب توده های ناآگاه و عقب مانده این جوامع، شعارهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری میدهند، اشاره کرد. و این گروه اندگان این سازمانهای لرنجی و توده های وسیع از هستی ساقط شده اما قریب نورد که بر این تصورند با بازگشت به عقب می روند موقعیت گذشته خویش را باز یابند تفاوت

## دستهای پشت پرده جنبشهای بنیادگرایی اسلامی

مصر که حتی برای مقامات امنیتی آمریکا نقش او در انفجار مرکز تجاری نیویورک به الیات رسیده چرا همچنان مورد حمایت آمریکا قرار دارد، حتی پس از آن واقعه از آن کشور الحراج نشده است؟ چرا آقای راشد القنوشی رهبر جنبش اسلامی تونس و همراهمش پس از شکست تلاشها با ایشان در سرنگونی دولت آن کشور سر از انگلیس در آوردند و پناهنده آن کشور شدند. و با صداهای سخن از اعضای نهضت‌های اسلامی بنیادگرایی لبنان، عراق، الجزایر و... در لندن چه می‌کنند و بر وجه مراکز اسلامی و مساجد می‌بر پا می‌شود از چه منبعی است آیا اتفاقی است که در هفتم ماه اوت گذشته کنفرانس بین المللی اسلامی به دعوت حزب تحریر و با شرکت ۸ هزار نفر از اقصی نقاط جهان در لندن برگزار می‌شود و هدف خود را بر قراری خلافت اسلامی در خاورمیانه اعلام می‌کند؟ و آیا بر گزاری چنین کنفرانسی عظیم بدون حمایت همه جانبه دولت انگلیس می‌توانست محقق بآید؟

رابطه جنبش حماس با سازمان سیا از طریق سفارت آمریکا در لندن امروز بر چه کسی پوشیده است اگر این رابطه در گذشته بدلیل نزدیکی سازمان آزادیبخش فلسطین به شوروی توجیه می‌شد آیا امروز برای جلوگیری از رشد هرگونه فعالیت انقلابی در سرزمین‌های خود مختار فی توانند ادامه بدهد هر چند که آمریکا رسماً اعلام کرده است که رابطه خود را با حماس اکنون قطع کرده است و با جنبش اسلامی افغانستان و رابطه آن با سیا بر چه کسی پوشیده است.

نمونه‌هایی از این دست کم نیستند و صاحب‌های جهانی از این جنبشهای ارتجاعی محدود به آمریکا و انگلیس نبوده بلکه دیگر کشورهای بزرگ صنعتی را نیز در بر می‌گیرد، حتی این حمایتها گاه بدینصورت توجیه می‌شود که گویا آنها از جنبش‌های معتدل تر اسلامی در مقابل جناحهای تندروتر حمایت بعمل می‌آورند اما هدف واقعی این پشتیبانی‌ها همانا مقابله با رشد جنبشهای انقلابی و

کشتار روشنفکران و آزادیخواهان و مبارزان راه دموکراسی و ترقی است هرگز فراموش نکرده است. آدمکشان وابسته به جبهه اسلامی الجزایر روزی نیست که سر روشنفکران یا روزنامه نگاری را به سیحانه ترین شکل ممکن از تن جدا نکنند. آنها در حالیکه ظاهراً اعلام جنگ علیه حکومت الجزایر داده اند، اما قربانیان خود را عمدتاً از میان مبارزان آزادیخواه بر می‌گزینند. آتش زدن مدارس و مراکز آموزشی، اعلام جنگ دیگری علیه هرگونه آگاهی و روشنگری است. این جنایات در حالی صورت می‌گیرد که بسیاری از رهبران اصلی این سازمان آدمکش و جنایتکار در آمریکا و انگلیس در پناهندگی بسر می‌برند و مصاحبه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی ترتیب میدهند و فعالیتهای آزاد آنها در تبلیغ برای جبهه اسلامی الجزایر مورد تأیید دولتهای فوق قرار گرفته و از حمایت‌های مالی و تسلیحاتی نیز بر خورده‌اند.

در این دعوی قدرت که آمریکا می‌خواهد جای فرانسه را در الجزایر بگیرد و بر منابع نفت و بازار آن دست بآید و از الجزایر عربستان سعودی دیگری بسازد و بالاخره الجزایر را نقطه پرشی برای دست اندازی به دیگر کشورهای شمال افریقا قرار دهد، نقش جبهه اسلامی نجات الجزایر و گروههای مسلح وابسته بدان- که با ششستوی مغزی به آدمکشان حرفه‌ای بدل شده اند - چیست؟ و کدام اهداف را دنبال می‌کنند و پس از الجزایر کدام کشور شمال افریقا یا خاور میانه است که باید قربانی منافع راست ترین جناح سرمایه جهانی گردد و از ابتدائی ترین دستاوردهای قتل بشری محروم شود.

اثبات اینکه گزایشی از سرمایه جهانی حامی و پشتیبانی جنبشهای اسلامی بنیادگرو ارتجاعی است چندان دشوار نیست کافی است پرسینده شود: شیخ عمر عبدالرحمن (معروف به خمینی مصر) رهبر جنبش بنیادگرایی اسلامی

دموکراسی، سورسیالیزم و کمونیسم می‌باشند و درست بهمین جهت حافظ منافع سرمایه جهانی اند. نمونه ایران بهترین گواه بر این واقعیت است و لذا امپریالیسم جهانی بیعی از گروههای اسلامی بنیادگرا ندارد چرا که به خدا و مذهب نیاز دارد تا بی عدالتی‌های اجتماعی را توجیه کند. سازمانهای مرجع اسلامی نیز تا هنگامی که به قدرت دست نیافته اند هر چند توده‌ها را به شورش بر علیه نظم موجود ترغیب می‌کنند اما وقتی به قدرت دست یافته، هرگونه اعتراضی مبارزه با خدا و جانشینان پیامبرش تلقی می‌شود و بنام مذهب سرکوب میشود. مذهب اساساً بهترین وسیله تمهید و فریب و مطیع ساختن توده‌های تحت ستم و استثمار سرمایه داری به تمکین به شرایط موجود است و تا آنجا مورد حمایت و تقویت و تشویق قرار می‌گیرد که مانع حرکت سرمایه نگردد.

بهین جهت است که گروههای اسلامی وقتی از اوضاع نابسامان اقتصادی در کشورهای پیرامونی بهره جسته و ناآگاهترین توده‌ها را حول خود بچاپه ناجی و آترناتیو موجود بسیج می‌کنند باز نگرانی چندانی بدای سرمایه پدید نمی‌آورند چون در نهایت آن نقشی را برای امنیت سرمایه فراهم می‌کنند که بدان نیاز دارد. آنها حتی تا بدانجا پیش می‌روند که در دعوی تمهید تقسیم مناطق نفوذ، بین امپریالیستها بچاپه وسیله ای در دست سازمانهای جاسوسی نقش ایفا می‌کنند تا شاید از این طریق در قدرت سهم شروند فی المثل در دعوی فرانسه و آمریکا بر سر الجزایر که فرانسه خواستار حفظ سرقیمت خود و آمریکا خواستار جایگزینی آنست، جبهه اسلامی نجات به عامل اجرایی سیاستهای سازمان سیا و دولت آمریکا بدل شده است و بیشترین حمایتها را از سوی آمریکا و شریک و قادرش انگلیس و کشورهای دست نشانده ای نظیر عربستان سعودی دریافت می‌دارد.

جناح نظامی وابسته به این جبهه در حالیکه برای خروج فرانسه از الجزایر فرانسه‌ری کشی راه انداخته است اما رسالت اصلی خویش را که همانا

## دیدگاهها: مدل سوئدی

اجازه دهید شرح زمینه‌ها را ترک کنیم و به‌تیم مدل سوئدی در خلال درخشش سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ پرتو عملگری داشت.

مدل سوئدی قصد داشت دو مسأله را همزمان حل کند، کار برای همه و ثبات ارزش پول. وظیفه ساده‌ای نبود. علیرغم اینکه درک می‌شد و هنوز هم درک می‌شود که این دو قابل جمع نیستند. پرهیز از تورم در ضمن ثبات کار برای همه دشوار بود و قبول سطح ثابت قیمت‌ها به بهای بیکاری در سطح معینی تمام می‌شد.

در آغاز دهه ۱۹۵۰ اقتصاد رو به رشد بود و کار برای همه به میزان بالایی وجود داشت لذا مسأله اساسی مبارزه با تورم بود. طبق سیاست تعاون فر تعیین دستمزدها، روابط مزدی از طریق مذاکره تعیین می‌شد نه از طریق عاملین بنگاهها. بر این اساس شرکتهای سودآور با اینکه در توانشان بود اما حقوق بالایی نمی‌پرداختند، در عوض شرکتهای که از چنان سودی برخوردار نبودند در رابطه با سطح دستمزدهای تعیین شده با مشکل روبرو می‌شدند. بعنوان مثال شرکتهای تولید کفش و پارچه بالاچار تعطیل شدند. کارگران بیکار شده این قسمتها قرار شد سرمایه‌ها از طریق یک سیاست قدرتمند دولتی در بازار کار به بخش‌های رو به رشد و جاهاتی که به نیروی کار نیاز داشت و می‌توانست دستمزد تعیین شده را بپردازد منتقل شوند. این سیاست تعاونی موجب تاثیر بر برابری بیشتر و علاقته شدن هر چه سریعتر اقتصاد و بازرگانی شد. اما تورم زمانی بالای تقاضا می‌بایست بوسیله سیاستهای مالی و اقتصادی چاره شود. اگر بنحوی موفقیت آمیز موفق به پائین نگه‌داشتن تقاضا می‌شدیم مستقیماً بعضی از شرکتهای دچار مشکل می‌شدند آنها میان چاره سازی‌های دولت و سیاست تعاونی دستمزدها - حقوق بالا و تقاضای پائین - فشرده می‌شوند. برای پرهیز از این تاثیرات نامطلوب،

دولت توانست راهی برگزیند که هذخش بالا نگاهداشتن تقاضا در محدوده محلی یا برای بخشی از شرکتهای معین بود. تحریک تقاضا در این بخشها نمی‌بایست تورم را در کلیت اقتصاد به‌عنوان هدف مقابل‌ه نادیده بگیرد. در این روش انتخابی مدل سوئدی از کپتز فاصله می‌گیرد، زیرا که او از کاراکتر عمومی شرطهای سیاست مالی و اقتصادی را مورد بحث قرار می‌داد.

مدل سوئدی که در نرم تصمیم‌گیری به‌تکرار شش‌ده مشروط بود، بر یک بنده بستان مقابل میان سه جریان: دولت، کارفرمایان و کارگران بنا شد. دولت ثبات و رشد یافت کارفرمایان از کار صلح آمیز (بدون اعتصاب و وقفه) برخوردار شدند و کارگران از شرکتهای حقوق‌های واقعی بالاتر و از دولت مزایای اجتماعی دریافت نمودند. بنا بر دو ملاحظه مدل سوئدی بدون تریبید موفقیت آمیز بود. بیش از همه سیاستهای تعاونی دستمزدها منجر به تعاون و برابری ایکه در دیگر کشورها معمول نیست، شد. به‌علاوه کمیت نیروی کار بالا رفت چیزی که منجر به جلب زنان در بازار کار و بیش از همه، در بخش دولتی شد. وضعیت زنان در دهه ۶۰ و ۱۹۷۰ از این طریق تغییر عظیمی یافت. آنها درآمد مشخص و از این طریق سکری اجتماعی مختص به خود را در جامعه یافتند. چیزی که آنان را هر چه بیشتر از وابستگی از به مردان رها ساخت.

از سوی راست‌ها این مدل بدلیل آنکه دخالت دولت و نهادینه‌ها در سیاست اقتصادی مانع رشد می‌شود، مورد نقد قرار گرفت، اما برای این امر بندرت دلیل ارائه می‌شود. این نقد انعکاس یک مخالفت قدیمی میان فوندمنتالیست‌های بازار آزاد و کینیزی‌ها است و بیشتر جنبه ایدئولوژیک دارد تا عملی.

اما سوی چپ‌ها این مدل برای آنکه هر چه بیشتر تابع علاقه سرمایه‌هاست مورد نقد قرار

می‌گیرد و بنا بر دو مؤلفه برای این نقد دلیل وجود دارد، اول موضوع مساعد و مثبت نهادینه در قبال علاقته کردن اقتصاد و بازرگانی است که سقف کار ششینی را بر کارگران تحمیل مینمورد و تجربیاتی که از سوء استفاده‌ها وجود داشت. امواج اعتصابات در دسامبر ۱۹۶۹ نشانه مختصری از این ناراحتی است نکته دیگر انتقاد به نقل مکان تجهیزات نیروی کار است. در دوران درخشش مدل سوئدی بسیاری از کارگران بالاچار از زادگاه خود کنده شدند و در بخشهای رشد‌یافته در سایر مناطق کشور به کار گماشته شدند. این حرکت جمعیت پیشرفت کشور را به جلو راند اما مشکلات فردی و اجتماعی ایجاد نمود.

فاکتورهای زیادی حاکی از آنست که به‌تدریج حفظ مدل سوئدی دشوار می‌شد بعنوان مثال وقتی LO (اتحادیه سراسری کارگران) برای تعیین دستمزدها در مذاکرات مربوطه با مشکل آشکار روبرو شد با وقتی مستخدمین کمون به سختی و با فشاری بیشتر از گذشته برای پیش برد علاقه‌شان باید تلاش می‌کردند یا وقتی جنبش کارمندان TCO هم متماایل به اطاعت از رهبری LO نبود. اشباع اقتصاد در دهه ۱۹۸۰ متضمن این بود که کارفرمایان در مقابل افزایش حقوق‌ها نمی‌توانستند ایستادگی کنند.

مدل سوئدی در ساختار ملی بود. باگسترش جهانی اقتصاد و پیش از همه با برده‌نشسته شدن موانع قانونی در راه عملکرد ارزشها و بهره‌ها، بنگاههای سوئدی کنترل خود را هر چه بیشتر بر اقتصاد سوئد از دست دادند.

اما شاید در دراز مدت علت اساسی شکست مدل سوئدی بستگی به تکامل نیروهای تولید داشت.

مدل سوئدی در ساختار ملی بود با گسترش جهانی اقتصاد و پیش از همه با برده‌نشسته شدن موانع قانونی در راه عملکرد ارزشها و بهره‌ها بنگاههای سوئدی کنترل خود را هر چه بیشتر بر اقتصاد سوئد از دست دادند. اما شاید در دراز مدت علت اساسی شکست مدل سوئدی بستگی

## وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

زمینه پیشینی انتقادی را نسبت به ارزش های هر دو جامعه قبلی و فعلی در او بیدار میکند که در حالت عادی برای انسانهای اسکان یافته و برمی چنین رشدی دهه ها طول میکشد. برای انسان مهاجر و پناهنده ارزش ها مورد ارزشی قرار میگیرند و این امکان به وجود میاید که در پیاده ارزشهای اخلاقی و فرهنگی هر دو جامعه تعمق کند.

فشار عرف و عادت و اخلاق عمومی و مذهب بشکلی و تا حدود معینی از دوش انسان مهاجر و پناهنده برداشته میشود و نوعی انتخاب برای او مطرح میشود چیزی که انسان ساکن و بومی کمتر در شرایط معمول توفیقش را مییابد. این چیزی است که در سالهای اول با شب و تاب و سوردگمی و نگرانی برای احتیاجات اولیه مقذور نبود و اینکه مجال آن رفته رفته فراهم میشود. در بین فعالترین بخش این جمعیت چنین واکنشی بهینه مشهود است و در سایرین کند، ناخودآگاه و بطئی. برای مهاجر و پناهنده این فرصت دست میدهد که بشکلی تجربی بعد جهانی خود را کشف کند و مرزها را دشمن بدارد، البته این امکان زیر نفوذ عوامل دیگری مثل ناسیونالیسم، تبلیغات مذهبی و اخلاقی و فشار نژاد پرستی و منافع طبقاتی و ... حمایت خود را از دست میدهد اما بهر حال یک اسکان است. ماحصل این جابجائی و انعکاس آن در ذهن مهاجر یا پناهنده مقایسه ای دائمی میان جامعه قبلی و جامعه فعلی در تمام ابعاد است.

فعالترین حرکت ذهنی او مقایسه ایست که رفته رفته معطوف به انتخاب میشود انتخابی نه لزوماً میان دو چیز بلکه قراروشی به شکل ثالثی که ای بسا چیزی نوین و آرمانی باشد. این مقایسه از سیستم های حکومتی نا شکل و قد، قولره مردم، موسیقی و آواز، عروانی و پرورشیدگی و بازی و اسکانات کودکی و ... و هر

چیز را در بر میگیرد. این مقایسه در سطح و شکل مقایسه ای نیست که مثلاً برای پله توریست اتفاق میافتد بلکه زیر فشار سیستم و ملزومات کار و زندگی و فعالیت جدید و در بطن جدیت این امور اجهار برای تطبیق با وضعیت جدید پدید میاید. مجموعاً میتوان گفت این جمعیت در کلیت خود از بهت و حیرت و سراسیمگی اولیه و عدم لیاقت در جامعه جدید بطور نسبی بدر آمده به دور و بر خود مینگردد و میخواهد موقعیت جدید خود را هضم و قضاوت نماید. پاره ای میروند تا زیر اجهار ضرورت تطابق یکسره نظم کثرتی را با ملحقاتش بی هیچ نقشی آنقدر تقلید کنند تا به ملکه شان تبدیل شود این انتخاب است که از قبل برای همه تذکر دهنده شده است. پاره ای با چنگ و دندان نظم اخلاقی - فرهنگی و مذهبی جامعه قبلی را پاسداری میکنند و تا سر حد امکان در مقابل هر گونه تحول در عادات و روش های گذشته میایستند، و کمال مطلوبشان ایجاد حصار ناسیونالیستی - مذهبی بگرد خویش است، اعتراضشان به جامعه جدید از موضعی عقب مانده و تابع نظم موجود در شرایط قبلی شان است اینها پناه به اقوام و قبائل بخود مینگرند و در حراس از جامعه جدید یکدیگر پناه میبرند و دوام و بقای قوم خود را از خدای بزرگ مسئلت مینمایند. گروهی دیگر اما به صف مترجمین در جامعه جدید میپیوندند و هر دو جامعه را نقد کرده طالب روایتی نوین میشوند. خارج از آنچه که بمنزله مسئله عمومی میتوانست مطرح شود اما این جمعیت از طبقات و گروههای مختلف اجتماعی با منافع متفاوت و متضاد تشکیل میشود. که این خود فاکتور اساسی و تعیین کننده در نوع واکنش هر کدام نسبت به جامعه جدید است. خود ویژگی گروهبندیهای اجتماعی در بین این جمعیت است که بسیاری از افراد در گذشته متعلق به

طبقات دیگر و گروههای دیگر اجتماعی بوده اند که اینک در جامعه جدید به فرم جدیدی تقسیم بندی شده اند. بسیاری که هرگز کارگری نکرده اند و خیال کارگر شدن را هم نداشته اند اکنون به طبقه کارگرمحل زیست خود ملحق شده اند. حتی اگر هنوز این موقعیت جدید را هضم نکرده باشند بهر حال واقعیت زندگی آنها اینست و رفته رفته در طول یکدهه خود را در وضعیت جدید بجا میآورند و وضعیت طبقاتی گذشته خود را به آنتیان خاطره می سپارند. اگر چه خاطرات و زندگی گذشته فاکتور مهمی در وضعیت فعلی آنهاست اما در مقابل سر سختی واقعیات زندگی روزمره در نهایت این خاطراتند که عقب مینشینند. اکثریت عظیم این جمعیت متعلق به گروه کارگران و اقشار کم درآمد در جامعه جدید هستند. کار خدمائی و صنعتی و تولیدی در کارخانه ها و شرکت ها عمده نیروی این جمعیت را به خود اختصاص داده است. برای این گروه مشکل نیست که از همان آغاز تناقص خود را با سیستم موجود در پاید، سخت ترین کارها بدترین محلها، کم مزدترین کارها سهم آنهاست. به علت نا آشنائی با حقوق خود حتی در همین حدی که رسمیت یافته مداوماً خسارات زیادی میبینند. عده ای بکار باصطلاح "سیاه" مشغولند و از هیچگونه مزایای شغلی بر خوردار نمیشوند مدوماً خطر بیکاری آنها را تهدید می کند اولین کسانی هستند که بیکار می شوند و آخرین کسانی هستند که سر کار میروند. در صد بیکاری در میان آنها به نحو وحشتناکی از سایرین بیشتر است. زنانی که در این گروه قرار دارند اگر چه ابتدا بهخاطر رهائی از قوانین ضد زن در ایران از این جوامع متشکو میشوند اما رفته رفته در تجربه عینی خود و در کنار مهارزات روزمره زنان محل زیست خود در میابند که حقوق انسانی آنها بسی بیشتر از چیزی است که دارند و آشکارا تفاوت حقوق زن و مرد را در این جوامع نیز در شکل دیگری لمس میکنند.

این گروه اجتماعی مجموعاً بزرگترین گروه در بین ایرانیان محسوب میشود که از پتانسیل اعتراضی عظیمی هم بر علیه وضعیت جامعه جدید و هم بر علیه نظم اجتماعی سیاسی در

## وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

ایران بر خوردار است این گروه را گروه کارگران با بیماری گروه اول مینامیم.

گروه دوم با متخصصین و پرورکراتها این گروه که دارای مدارک تحصیلی بالا بوده یا شده است اگر چه در بین ایرانیان کم نیستند و نسبت به سایر ملیت ها در بین ایرانیان مهاجر و پناهنده تعداد افراد با مدرک تحصیلی بالا بیشتر است اما همه این اقبال را نمی پابند که در پرورکراسی محل زیست خود جذب شوند و مشکلات بسیاری پیش پای این گروه است. عده ای سر خورده شده و به مشاغل پایینتر روی میاورند و حتی به کارگر تبدیل میشوند و معمولا مجبور میشوند به چیزی پائین تر از مدرک تحصیلی شان رضا دهند. اعتراض آکفیت این گروه در همین محدوده شکل میگردد و خلاصه میشود. بعضا مسائل عمومی مثل ولسیم و فوئین ضد خارجی و ... مورد توجه و مواجحت آنهاست. صرف نظر از عده ای از آنها که بنا بر آگاهی و انتخاب فردیشان خود را در کنار اعتراضات توده های مردم بومی و پناهندگان و مهاجرین کم در آمد و کارگر می بینند مابقی به اشکال مختلف از سایر گروهها فاصله گرفته و بیشتر به تلاش فردی خود در جهت الیات لیاق و شایستگیشان می پردازند و بیشتر از طریق رقابت در عمل و جلب توجه مدیران و رؤسا به حل مسئله خود میپردازند. آنها بنابر نوع آموزش و تخصصشان در محدوده ای از جامعه قرار می گیرند که به همه لحاظ از اکتشار پائینی جامعه فاصله دارد و بیشتر در محدوده کار فرمایان و مدیران ظاهر میشوند. بخشی از این گروه سالها قبل از انقلاب به خارج آمده اند یا دست کم در خارج تحصیل کرده اند و به اشکال مختلف با خارج ارتباط داشته اند. بعضی از آنها حتی سیاسی های قدیمی هستند که بعضا به (چپ) تعلق داشته اند، تعداد اینها بسیار کم است و اغلب در پرورکراسی کشورهای

مربوطه جذب شده اند. اینها اگر چه سالهاست که اداره می هستند اما نسبت به مقامات بومی از پشتوانه اجتماعی - فرهنگی عمومی برخوردار نیستند مثل روابط با مقامات اداری و آشنائی های قبلی و سفارش واری و ... هر آنچه که يك پرورکرات در سیستم پرورکراتیک برای پیشرفت نیاز دارد. پاره ای از آنها به عضویت احزاب خارجی در قدرت در آمده اند اما همچنان اعضای ساده و بی پشتوانه ای هستند. مجموعه این گروه به قوانین متفاوت آبه های آسمانی مینگرند و مرغوب پرورکراسی بوده سعی میکنند این روحیه را به دیگران تسری دهند و هرگونه اعتراضی را تحت عنوان توحش و نا متمن بودن گروههای ایرانی معترض ارزیابی میکنند و آنرا مورد تمقیر قرار میدهند. با آنکه شاهد اعتراضات مردم بومی هستند اما بنا بر منافعتشان ترجیح میدهند کاسه از آتش داغتر باشند و جانب وضعیت موجود را بگیرند. چشم انداز تحول برای این گروه در جامعه ایران از يك استحاله فراتر نمیرود. پلانگرم متناسب با وضعیت آنها برای حرکتهای اجتماعی مدارا با رژیم ایران و حرکت در چهارچوب قوانین کشور محل زندگی است و نعمل به فعلی طبق آن باید پیش رفت و نه حتی در چهارچوب کلیت آن.

گروه سوم یا سرمایه داران

گروه دیگر سرمایه دارانی هستند که با پولی که از ایران خارج کرده اند برای خود دم دستگاهی راه آن داخته اند تعداد اندکی از آنها توانسته اند در سطح نسبتا بالای سرمایه جایی برای خود باز کنند مابقی به دلالتی مشغولند. بخش بزرگی از آنها رابطه خود را با ایران حفظ کرده و با بازرهای ایران رابطه مستقیم دارند نه در محدوده ایران بلکه در روابط خارجی خود تمایلی به مخالفت با رژیم ایران ندارند و مخالفتشان بیشتر در رابطه با قید و بندهای تجاری و روابط بین لیلی است. دعوی

جناح های مختلف سرمایه داری ایران بر سر تقسیم ارزش اضافی و چگونگی اداره سرمایه ها که توسط سخنگویان سیاسی این جناحها بعضا تا طلب سرنگونی رژیم کش میاید مانع از آن نیست که سرمایه هایشان آزادانه به ایران رفت و آمد کند. از قاپاق اسلحه تا تامین لوازم پزشکی ارتباطات غیر مستقیم یا مستقیم رژیم را با هر کس و هر کجا که ایجاد کند بخشی از این گروه بمعده دارند، حتی بعضا تمامی امکانات خود را در اختیار رژیم می گذارند تا از این بمر سرمایه اشان گزندی نبیند حتی برخی به ماموران رژیم تبدیل شده و یا بوده اند. پاره ای از آنها با استفاده از نیروی کار سایر مهاجرین و پناهندگان با حقوق و مزایای برابری کمتر از حد معمول و حتی ایجاد کار سیاه از استثمار آنها پولهایی کلانی به جیب میوزند. این گروه طالب امنیت برای سرمایه خویش است و تحولات سیاسی و نزدیکی و دوری اش را با سایرین بر این اساس تنظیم مینماید.

گروه چهارم یا خرده پیمان

کسانی هستند که با سر هم کردن مبلعی سرمایه از طریق وام یا فروش قاسمی هستی خود اقدام به باز کردن دکه یا مغازه ای نموده اند. اینها معمولا روزانه ۱۴ یا ۱۸ ساعت کار میکنند و از کار مجانی خانواده و دوستانشان نیز استفاده میکنند مع الوصف تعداد کمی از آنها موفق میشوند خود را به گروه سرمایه داران منتقل کنند. پاره ای از آنها موفق میشوند خود را به گروه سرمایه داران منتقل کنند. پاره ای از آنها با جمع آوری کمک از دوستان قدیمی خود سرمایه اولیه لازم را تهیه و بعضا موفق به باز پرداخت آن نشده اند و بعضا هم علیرغم موفقیت در حرص بی انتهای خود باز پرداخت این بندها را به فراموشی سپرده اند. آنها مداوم در خطر ورشکستگی و پرتاب شدن به صف حقوق بگیران کم در آمد و کارگران هستند. اینها از کارگر شدن وحقوق ماهانه گرفتن بیزولند اما برای سرمایه دار شدن نیز آرزو تنها کافی نیست شرایط بسیاری امکان استفاده هر چه بیشتر از نیروی کار دیگری لازم است و تن آسانی و آزمائش زمانی میسر است که استثمار دیگران میسر شده باشد. در بازار رقابت و ضرورت تردمستی و کلاه برداری برای همه این تضمین وجود ندارد که

## وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

آرزویشان بر آورده شود. پاره ای از آنان به دلالتی جزء رضا میبندند و برای سرمایه داران چه ایرانی و چه خارجی کار میکنند.

صرف نظر از برخی که شرایط متفاوتی دارند این گروه کمتر در مسائل اجتماعی فعال است و تا آنجا که سرمایه دار شدن را هدف خود قرار داده است تنها مسائلی را می پذیرد که به این هدف کمک کند. احتیاط و ملاحظه کاری این گروه از آبروست که بین دو گروه دیگر معلق است و هر دو را میخواد داشته باشد در حالیکه عشق و علاقه اش کاملاً به گروه سرمایه داران نزدیک است و منطبق است با گروه کم در آمدنا و کارگرها هم حشو و نشر دارد هر چه نباشد مشتری های خوبی هستند و به آنها بعنوان لشکری در جهت منافع خود میگرد. به خاطر تخطی های روزنه اش از قانون مثل بوروکراتها قانونی نیست و بسته به مورد با مسائل کنار میاید. پلافرم متناسب با منافع و روحیه این گروه در حرکت های اجتماعی آن پلافرمی است که فراگیری باشد بدون آنکه محتوای آن از خواست بوروکراتها فاصله بگیرد و منافع دیگری را نامین کند. اینها به ظاهر قضیه اهمیت میدهند و بر خلاف بوروکراتها که جمعیت را بیشتر در شکل نمایشی اش میبندد و برایش تعدد فقط در رای گیری ها اهمیت دارد اینها مایلند و میخوانند هر طور شده دل جمعیت را بندست آوردند و به اصطلاح مشتری ها را نتارانتند. از ایترو میخوانند ظاهر قضیه چنان باشد که همه را جلب کند. این هنر را تنها این گروه دارند، همانطور که میشود زیر پیراهنی بدجلی را که دیگر کسی نمیخورد با عکس چنگورا یا فرقی نمیکند با عکس مایکل جکسون بسته به مورد آرایش کرد و دو برابر قیمت فروخت میتوان با پلافرم هم چنین کرد مهم اینست که مشتری جلب کند بدون آنکه محتوای تغییریری کرده باشد.

طبیعتاً در بین افراد این گروهها استثنائات

زیادی وجود دارد و کسانی هستند که در مرز این گروهها به این یا به آنسو نزدیکترند اما استخوانبندی این جمعیت را گروهبندیهای ذکر شده میسازد.

و حال میپردازیم به ( اتحادیه سراسری ایرانیان در سوئد ) که بر بستر چنین اجتماعی طرح شد.

در روند زندگی روزمره این مردم قبل از آنکه خود را پناهنده یا مهاجر بدانند از منافع و موقعیت خود دفاع میکنند و بر اساس آن با مسائل پناهندگی یا مهاجرت خود بر خورد مینمایند. البته این مانع از آن نیست که استثنائات زیادی را مشاهده کنیم.

در چنین تقسیم بندی اجتماعی همواره ضرورت تشکیل از سوی گروههای مختلف و با اهداف مختلف طرح میشود. حتی این ضرورت از سوی اداره مهاجرت سوئد نیز طرح شده بود.

طرح آنها ایجاد يك اتحادیه از انجمنهای ایرانی بود و میخواستند با گروه و افراد معینی بعنوان نماینده ایرانیان رویرو باشند زیرا کنترل جمعیت عظیم پنجاه هزار نفره ایرانیان در سوئد برایشان کاری آسان نبود. طبیعتاً آنها میخواستند در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت تشکیلی بوجود آید و یقیناً سرکردگان آن باید مجریان این قوانین و رابط اداره مهاجرت با ایرانیان میشدند. این تشکیلی هیچ منافعی برای ایرانیان نمیتوانست داشته باشد چه آنکه برای چند نفری که در راس قرار میگرفتند دفتر و دستگی بوجود میآمد. از آن گذشته ایرانیان ترجیح میدادند اگر قرار است در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت به مسائل آنها پرداخته شود خود مأموران موثقی برای این کار هم آموزش دیده تر و هم با تجربه ترند و احتیاج به يك گروه واسطه نیست. این طرح با شکست رویرو شد و لذا بوروکراتهای ایرانی میدان آسند. بهر حال عزم جزم کرده بودند که هر طور

شده چند نفری را بعنوان نمایندگان ایرانیان رسمیت دهند. کم نبودند انجمن های ریز و درشتی که جمع شوند و به این خواست گردن نهند. در بقل گوش نیروهای مترقی و معترض به وضعیت کنونی این جمع داشت شکل میگرفت و قوایر بود نماینده کلی ایرانیان بشود. از سوی فعالین سیاسی بر خوردهای متفاوتی با این قضیه صورت گرفت. اما از ویژگی های این مورد این بود که اکثریت قریب به اتفاق گروههای فعال اجتماعی در استکهلم یا بحرصه این فعالیت نداشتند اگر چه پس از مدتی برخی از آنها عرصه رازها کردند آنهم نه بعد از آنکه تکلیف این تشکیلات را در مبارزه ای رو یا رو با سایر مدعیان راست و چپش روشن کرده باشند بلکه درست وقتی که باید در هر قدم عملی این مدعیان را انشاء مینمودند و آلترواتیو مترقی خود را به تضاد عموم مینهادند. این شیوه بر خورد که رادیکالیسم منفعل را نمایندگی میکند فشار عینی را بر دوش راستها کاهش داد. و صف منفصلین عملی این عرصه را تضعیف نمود عمده ترین گروه در بین این دسته شوروی پناهندگان بود این گروه رادیکال با توله صحنه واكتفا به نفی آن پناهندگان و مهاجرین را گذاشت تا اگر تشکیلی مترقی ایجاد نمودند فروش کنند. گروه دیگر که عمده ترینش هواداران سازمان مجاهدین خلق در استکهلم بودند یکسره قام حرکت و فعالیتش را متناسب به جمهوری اسلامی و جاده صاف کنهای آن نمود. نه آن رادیکالیسم منفعل و نه این احانت غیر انسانی به همه نتوانست و نمیتوانست وجه انتقادی این حرکت را تقویت کند. با این همه اما گروههای مختلف اجتماعی از زاویه دید خود برای شکل دادن این حرکت فعالیت میکردند.

نخست و در اولین قدم بوروکراتها بودند. کسانی که سالها خاله ادارات دولتی سوئد را خورده بودند و سردنرین بی لشکری بودند که کسی حرفشان را نخوانده بود و حالا سرمویشی یافته بودند تا به اداره مهاجرت سوئد بگویند افراد لایق و کار آمدنی هستند و اگر در موارد دیگر کم و کاستی دارند در این مورد از اداره مهاجرت کار آموذرتند و تشکیلی مورد نظر او را فقط آنها میتوانند سامان دهند کسانی که حسرت

## وضعیت ایرانیان و اتحادیه های سراسری در سوئد

مشاغل دولتی در دلشان مانده بود.

خیل این بوروکراتها پیوسته و اینها نیز سعی میکردند بگویند از بوروکراتهای قلبی در این امر لاین تردید اینها که بعضا پشتوانه سیاسی هم داشتند کم همت هستند و به میدان آمدند. حرف اساسی آنها این بود که کاری نتواند چه کسی با رژیم ایران موافق یا مخالف است آنها میخواهند که در چهارچوب قوانین اداره مهاجرت فعالیت کند زیرا در غیر اینصورت اداره مهاجرت اثرات فزاینده پذیرفت. آنها مدعی بودند که شرکت در اعتراض علیه جمهوری اسلامی و جنبش های اعتراضی ملامت علیه بیکاری و... وظیفه آنها نیست و کاری به این کارها ندارند آنها میخواهند کاری (فرهنگی) بکنند و تئوریسین آنها نوعی (یتیم خانه) را پیشنهاد مینمود. این موضع نه تنها به دلالت و بوروکراتها خوش میآید بلکه جمهوری اسلامی را هم ارضاء میکند به نحوی که در کیهان هوایی رهنمود داد سیاسی ها را بیرون بویزند. محور تشکل از دیدگاه این گروه قومیت ایرانی است و نقطه اشتراک نه مشکلات روزمره بلکه هویت ایرانی است. وظیفه تشکل هم پاسداری اعیاد و جشنها و (یتیم داریست).

زیر نشار افکار عمومی این گروه پذیرفت که در چهارچوب حقوق بشر موضع گیری کند. در مقابل گروه دیگر فیکسراست این تشکل گوش فرمان اداره مهاجرت و بوروکراتها باشد و میخواست این تشکل مستقل بوده و طبق نیاز مردم معمولی و بیانگر اعتراض آنها علیه جمهوری اسلامی از یکسرو و قوانین ضد پناهندگی، تبعیض، بیکاری، راسیسم و بیحقوقی های دیگر و کاهش حقوق اجتماعی از سوی دیگر باشد. آنها جمهوری اسلامی را اساسا ضد انسانی دانسته و دفاع از مبارزات مردم ایران را بر علیه آن وظیفه خود میدانستند و معتقد این ملیت ما نیست که ما را بهم وصل

میانه باز و بوروکرات این بود که از نام شعرا مثل جدام پرهیز میکردند و در بین آنها کسانی وجود داشت که خود را در نوشتجات سازمانیشان طرفدار شعرا میدانند، شاید منظورشان دنیای پس از مرگ است. موضع این گروه منطبق با خواست و منافع اغلب مغازه داران چوب و کسائی بود که امید رسیدن به بالا را دارند در حالیکه همواره بر لبه پرتگاه ورشکستگی اند. آرزوی سرمایه دارشدن آنها را به بالا متصل میکند و پائین دست خود را خوار و بیسقدر میدانند.

دو دیدگاه اصلی چنان از هم دور بود که لاجرم هر کسی به راه خود رفت و بخش بزرگی از میانه بازان با گروه اول یعنی بوروکراتها رفتند. عمده ترین گروه در بین این بخش طرفداران راه کارگر در سوئد بودند که به گروه اول یعنی بوروکراتها و اکثریتی ها و توده ایها پیوستند. و بخش دیگر اگر چه با گروه دوم خارج شد اما اینک رسالت میانه بازی را میان گروه دوم و مجاهدین بعهده گرفته است. کسانی که خود را (چپ) میدانند و بسیار مایلند به این نام خوانده شوند کلمه کردند یا گذاشتند تا خواسته های رادیکال از بطن این تشکل حلق شود و درست به همین دلیل بود که حتی نیروهایی که در انجرام خود رادیکالند حرفی برای گفتن بیابند. صلاحی که از آنها به بیرون پرتاب شد یعنی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی که خواست عمری پناهندگان و مهاجرین ایرانی است را کسانی برداشتند مثل مجاهدین که خود طالب یک جمهوری اسلامی دیگرند و اعمال ضد دموکراتیکشان از هم اکنون حاجت آنها را همیشه نشان داده است. یک جمهوری اسلامی سرمایه داری به رهبری مریم و مسعود پشتوانه پرچمی است که هولد ایران مجاهدین در سوئد بر علیه باصلاح اتحادیه اول برداشته اند و برای جلب میانه بازان دیگر در هوا تکان میدهند. این پرچم سرمایه داران ناراضی ایران است بر علیه دولت مردان کثرتی در ایران و نه پرچم اعتراض پناهنده و مهاجر بر علیه نظم اجتماعی ظالمانه و غیر انسانی در ایران. آنچه که امروز خود را اتحادیه سراسری اول

میکند بلکه درد مشترک ماست که ما را بهم نزدیک میکند. این گروه معتقد بودند که فی توان و نهایت خود را در حصار قوم و ملیت خویش پنهان نمود و بروی مبارزه در راه احقاق حقوق خود باید جنبش های اعتراضی موجود در جامعه شرکت نمود. از اینرو خود را هندوش سایر همدردان خود در ملیتهای دیگر و همچنین مردم سوئد میدانستند. تشکل در این رابطه پل ارتباطی بود با مردم سوئد و تنها راهی بود که از ابزار شدن جامعه ایرانی تحت یک تشکل ناسیونالیستی جلوگیری میکرد. آنها همچنین خواهان تشکلی دموکراتیک و شورشی بودند که طبق آن اولاً مسئولین از طرف انتخاب کنندگانشان هر لحظه قابل عزل بوده دوماً اعضاء و نمایندگان فعال باقی بمانند نه آنکه پس از رای دادن به یک یا چند نفر رئیس به خانه ها بپوشانند زیرا فی خوستند سازمانگر مشاغل آب و نان دگر برای برای یک گروه معین شوند پلافرم آنها مبتنی بر منافع و خواست اکثریت ایرانیان بود که جزو خیل عظیم بیکاران یا کارگران کارخانه ها و انتشار کم در آمد جامعه سوئد شدهاند یا گروهها و افراد رادیکالی که خواهان پیشرفت فرهنگ و تشکل پذیری در میان ایرانیان بوده و از جنبش های اعتراضی علیه وضع موجود دفاع میکنند.

گروه دیگری نیز میدان آمده بود که رسالت اصلی اش میانه بازی بود. این طیف از آنها که بالاخره مجبور به انتخاب در عمل میان یکی از دو گروه است در نهایت افرادی از آن به گروه اول و تعدادی به گروه دوم نزدیک میشوند و شدند. خواست این گروه عکس العمل سوری در قبال نقض حقوق بشر در ایران بود. نماینده گروه اول یعنی بوروکراتها هر چه فریاد زد که این همان چیز است که آنها هم مطرح کرده اند به خرج کسی نرفت. از مشخصات هر دو گروه



## وضعیت ایرانیان و اتحادیه‌های

سراسری دوسوئد

البته ترورها و جاسوسی علیه ایرانیان و نامی‌ها ربطی به "سرو سامان دادن به وضع ایرانیان" ندارد، شاید کار دیگران باشد، اما کی؟

"یک اتحادیه سراسری باید منافع مهاجرین را در محدوده سیاست‌های مربوط به مهاجرین و اقلیت‌ها در نظر بگیرد و نمائیت‌های آن بر راستای محور فرهنگی و اجتماعی انجام پذیرد"

دستور العمل صادره از طرف دولت سوئد

شماره ۲۷۷ به تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۸۶

نقل از جزوه منوچهر تقوی بیات

"به اتحادیه‌ای کمک مالی پرداخت میشود که در طی آخرین سال حداقل هوار نفر به طور انفرادی حق عضویت خود را به آن پرداخت کرده باشند..."

همان جزوه منوچهر تقوی بیات

"تلاش در جهت ارتباط و هماهنگی با اداره مهاجرت سوئد و سایر تشکلهای سازمانهای ذینفع و ذی نفوذ"

اساتمامه پیشنهادی کمیته مرقت تدابیر اتحادیه

در این اساتمامه غیر ایرانیها نیز میتوانند عضو شوند اما وظیفه اتحادیه "پاسداری از آئین‌های ملی و میهنی (نوروز، سنه، مهرگان و...)" است.

در نوشتجات اکثر کسانی که امروز در هیئت مدیره و از جمله روسای این اتحادیه اند آزادی یک تلویزیون و روزنامه سراسری بزبان فارسی البته غیر سیاسی به اضافه کتابخانه بزرگ و خانه سالمندان و کاخ جوانان امری مشترک است، چیزی که مورد نظر اداره مهاجرت نیز هست.

خلاصه و نقل بعضی از هر دو منبع ذکر شده در حادثه بیگداری درخانه یکی از اعضای حزب دموکرات این روسا جمهوری اسلامی را محکوم نکرده زیرا برایشان دلائل قانونی در این رابطه وجود نداشت. ایضا تمام ترورهای انجام شده

تا کنون که رسماً از سوی دولتهای مختلف، جمهوری اسلامی علیرغم یقین عمومی مجرم معرفی نشده است شامل این اتمام‌زؤسا قرار میگیرد.

پس از بیشتر از چندین ماه مباحثه، مناظره و مصاحبه در بیشتر از ده راهبری محلی و ده ساعت بحث عمومی در سمینارها و کنگره بالاخره این بند به پیشنهاد گروه میانه و تصویب کنگره حاصل آمد.

"مسئولین اتحادیه وظیفه دارند در مورد مسائلی که خارج از سوئد اتفاق می افتد موضع گیری موردی نمایند" و بدینسان جمهوری اسلامی از زیر ضرب مخالفت خارج شد و به آینده سرکول شد تا اگر خلاف حقوق بشر کاری کرد بطور موردی محکوم شده نه آنکه اساس موجودیتش خلاف حقوق انسانی مردم ایران تلقی شود. از این طرف ترقی شد خواست پروکراتها را تزئین فرود.

س - لوسی

## دیدگاهها :

## مدل سوئدی

به تکامل نیروهای تولیدی داشت. مدل سوئدی در زمانی شکل گرفت که صنعت مهر خود را بر کار زده بود. کاری که دلاری و حثت نسبی و با ساختار اتحادیه متناسب بود. به همراه تکنیک جدید کامپیوتر، جامعه مبتنی بر انفورماسیون شرایط جدیدی بر عملکرد - کار - و فرم محل کار رابطه کارگران با کارفرما و غیره حاکم شد. مدل هیرارشی تشکیلات در کارخانه ودنیای اتحادیه دیگر کارائی ندارد و میروود تا با چیز نوینی جایگزین شود، چیزی که ما هنوز بر آن اشراف کامل نداریم. این بدان مایع است که تکنیک مورد استفاده ما در دهه ۵۰ و ۱۹۶۰ برای پاسداری

ازکار برای همه و برابری و امنیت دیگر کارآمد نیست. اما هدف کماکان بقوت خود باقی است و در این نکته دلیلی برای سازش وجود ندارد. حل مساله مستقیماً در بازگشت واپسگرانه به گذشته (مدل سوئدی) نیست.

تهیرون لریکسون آپریل ۱۹۹۴

ترجمه : ارس

## دستهای پشت پرده جنبشهای

## بنیادگرایی اسلامی

کمونیستی است.

نکته دیگری که می باید مورد توجه قرار گیرد و به پایان جنگ سرد و فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم "بتوئی مرتبط است مسئله پدید آوردن یک "تهدید جهانی" جدید برای کشورها ی بزرگ صنعتی بنام "جنبشهای اسلامی بنیادگرا" است. درحالیکه جناحی از راست ترین گرایش سرمایه جهانی خود حامی و پشتیبان و مشوق جنبشهای ارتجاعی اسلامی است اما در تبلیغات خود چنین وانمود میسازد که جای تهدید کمونیسم را تهدید بنیادگرایی اسلامی گرفته است و ازاین طریق از یکسو صنایع تولید اسلحه را که پس از پایان دوران جنگ سرد به رکود گرائیده بر رونق میسازد و از سوی دیگر بازار فروش برای آن فراهم می نماید. این بازار عمدتاً همان کشورهایی هستند که جنبشهای اسلامی در آنها پرورش می یابند.

با توجه به عوامل ذکر شده در بالا، شاده لوحانه خواهد بود اگر پدیده ای بنام رشد قارچ گونه جنبشهای اسلامی بنیادگرا و ارتجاعی را ناشی از چادیه اسلام در جب توده ها - آتپنان که جمهوری اسلامی مدعی است - بدانیم و یا صرفاً از عوارض تهاجم سرمایه جهانی به کشورهای عقب مانده بحساب آوریم بلکه باید پیشترانه جهانی و حمایت سرمایه جهانی از آنرا بیابیم عاملی تعیین کننده در نظر داشت و به افشای آن در سطح جهان دست یازید.

تسرتن

### صورتی یک پروژه

در پی پروژه‌های مشترک فعالیت چپ در زمینه‌های مختلف، بخشی از فعالین چپ متشکل از گروه‌های مختلف، بمنظور رشد فرهنگ چپ، اقدام به ایجاد یک پروژه ترجمه، تالیف و نشر کرده‌اند. بدنبال نشر اولین کار، دومین کار فعالین این پروژه "مارکسیسم و دیکتاتوری پرولتاریا" اثر هال دریبر - مونتئی جانسون در دست انتشار است. علاقمندان به همکاری و یا تهیه آثار منتشر شده می‌توانند، با آدرس "نشر بیدار" تماس برقرار نمایند. در ضمن برای آگاهی بیشتر از افاق کار فعالین این پروژه، در زیر اقدام به بیان همکاری این پروژه می‌نمایم.

#### پروژه همکاری جهت گسترش ادبیات چپ I

بحران چپ که از اواخر دهه هفتاد آغاز شده بود، با فروریزی کشورهای نوع شوروی شدت و وسعت بیسابقه‌ای یافت. در نظر بسیاری، اندیشه‌ها و آرمانهای چپ اعتبار و مقبولیت خود را از دست داده و روحیه یأس و شکست حکمفرما شده است. امید به تحقق جامعه‌ای آرمانی که شاید قدمتی برابر با تاریخ بشر داشته باشد به آنچنان ناامیدی تبدیل شده که بعضی سرمایه‌داری را پایان نسبتاً "مطلوب" تاریخ اعلام می‌کنند. تصور بحران چپ آنچنان نظرها را بخود جلب کرده که بسیاری از مشاهده بحران سرمایه‌داری غافل شده‌اند و پلیدی و کثافتات این جامعه را بدست فراموشی سپرده‌اند.

چپ ایران که شکست انقلاب ۵۷ را نیز پشت سر دارد در بحران مضاعفی بسر میبرد و روحیه تسلیم و یأس و یا سردرگمی تقریباً آنرا به فلج کشانده است. اما چپ بیان ضرورت نقد جامعه موجود است. نقدی ریشه‌ای که تضادها و مشکلات را در چهارچوب روابط موجود غیرقابل حل میدانند و برای تحقق جامعه‌ای نوین مبارزه میکند. چپ سلاح انتقاد را علیه خود نیز باید بکار گیرد و در شرایط کنونی نقد گذشته و نظراتش بیشتر از هر زمان دیگر در دستور روز قرار میگیرد. تلاش برای برون رفت از بحران حتماً جنبه‌های متعددی دارد که در اینجا نمیخواهیم یکایک آنها را برشماریم. فقط میخواهیم بر یکی از آنها انگشت تأکید بگذاریم و سهم خود را هر قدر جزئی در این راه ادا کنیم: گسترش و غنای ادبیات چپ. ترجمه و تالیف آثاری پزبان فارسی که با روح انتقادی مسائل چپ را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و نیز تألیفاتی که به تحلیل شرایط و وضعیت ایران بپردازد. اما برای این کار باید افقی گسترده‌تر از وظایف و اهداف سازمانی و گروهی را در پیش رو داشت. افقی که منافع عمومی چپ را دربر میگیرد: یک متن گسترده فرهنگی از تاریخ، سیاست، اقتصاد تا فلسفه و ادبیات و هنر، فضایی تنفسی و جایگاهی برای نشو و نما جریانات مختلف فکری: متنی که چپ را در گستره‌ای همه‌جانبه با جامعه و بخصوص با حیات فکری آن پیوند میدهد، و هژمونی چپ بدون آن غیرقابل تصور است. اهمیت و وسعت این کار بیش از آنکه در ظرفیت و توانایی گروهی اندک بگنجد. از اینرو کوشش ما بر آنست که برای هماهنگی و بسیج امکانات بین افراد و کانونهای مختلف فعالیت ارتباط برقرار کنیم و بدین وسیله از کلیه علاقمندان و صاحب نظران درخواست میکنیم تا با همکاری و پیشنهادات خود به پیشبرد این امر کمک رسانند.

بعنوان گام نخست در این جهت، ما انتشار آثار زیر را در دستور کارمان قرار داده‌ایم:

- |                                     |                                 |
|-------------------------------------|---------------------------------|
| ۱ - مارکس - انگلس و دموکراسی لیبرال | نوشته مایکل لوین                |
| ۲ - مبارزه طبقاتی                   | نوشته کارل کائوتسکی (منتشر شده) |
| ۳ - تحلیلی از روحانیت شیعه          | نوشته ح. آزاد                   |
| ۴ - فراسوی سرمایه                   | نوشته مایکل لیویتس              |
| ۵ - مارکسیسم و دیکتاتوری پرولتاریا  | هال دریبر - مونتئی جانستون      |
| ۶ - انقلاب کار                      | مقالاتی از لوموند دیپلماتیک     |

شماره حساب بانکی  
 Rahmanian - K.  
 StadtsparKasse Hannover  
 Konto Nr. : 18996430  
 BLZ : 25050180  
 Germany

جهت دریافت کتابهای منتشر شده لطفاً بهای آنرا  
 به شماره حساب بانکی ذکر شده واریز نموده و یک  
 نسخه از رسید آنرا به آدرس تماس ما ارسال نمایید.

آدرس تماس :  
 Postfach 5311  
 30053 Hannover  
 Germany

## آیا مبارزات سندیکائی در جهت افزایش سطح دستمزدها مؤثر بوده است؟

مبارزه سندیکائی یعنی مبارزه اقتصادی و محدود ساختن مبارزه طبقه کارگر به این مبارزه بوده است. گرچه مبارزه اقتصادی خود یک مبارزه سیاسی نیز هست، اما هر مبارزه اقتصادی لزوماً باعث ارتقا آگاهی سیاسی طبقه کارگر نمی گردد. در این نامه تمامی سندیکاها و اتحادیه ها ماده ای به این مساله اختصاص داده شده است. با این مضمون که سندیکاها و اتحادیه ها حق دفاع در امور سیاسی را ندارند. و طبقه سندیکا عبارت از مبارزه اقتصادی است.

هر کس با کمترین آگاهی سیاسی در می یابد که دولت بورژوازی هراسی از مبارزه اقتصادی سندیکاها و اتحادیه ها ندارند، چون افزایش ۲ یا ۳ درصد حقوق اشرافیت کارگری که در رأس سندیکاها و اتحادیه ها قرار دارند، قابل جبران است. و حتی اگر افزایش دستمزدها شامل حال بخش وسیعی از کارگران شود. این افزایش می تواند با افزایش مالیاتها و بالا بردن نرخ اجناس جبران شود. چیزی که قابل جبران نیست و نمی توان آنرا مهار کرد آگاهی سیاسی طبقه کارگر است، که مهار کردن آن برعهده نهادهای بورژوازی و ارگانهای سندیکائی و افکار گردیده.

در اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفته، احزاب سوسیال دمکرات و رفرمیست دوشادوش سندیکاها و اتحادیه ها حرکت می کنند. هدف رهبران این احزاب و نهادهای بورژوازی کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر نیست، بلکه تمام سعی و کوشش آنها متوجه انجام اصلاحاتی در کادر جامعه سرمایه داری است و با این وصف و با چنین سیاستهایی طبقه کارگر نیازمند زمان طولانی بود تا به بی کفایتی رهبران اتحادیه ای و سندیکائی آگاهی یابد، و به این امر وکثرت یابد که پا در مبارزه مه آلودی گذاشته است که توسط احزاب رفورمیست، سندیکاها و دولت بورژوازی ایجاد گردیده است. این امر اکنون بیش از هر زمان

دیگر آشکارتر گردیده است و به همین جهت است که گروهبندهای جنبش کارگری تشدید گردیده، چون کارگران چون کارگران توهمات خود را نسبت به ارگانها و نهادهای بورژوازی از دست می دهند و به مکانیسم پیچیده سندیکاها و اتحادیه ها و سیاست درآمدهای دولت بورژوازی که بطور نسبی در جهت کنترل تقابلی یافته دولت بر دست آوردهای مبارزه طبقاتی بویژه در حیطه محلی مؤثر بوده است، بهی می برند که اضافه و با افزایش سطح دستمزدها بمضای افزایش مالیاتها افزایش قیمت ها، و بالاخره ثابت نگهداشتن دستمزدها با آسانه سفید سیاست درآمدهای دولت است.

اما قبل از اینکه به سیاست درآمدهای دولت بورژوازی و موضع سندیکاها در مقابل این سیاست بپردازیم، ضرورت روشن ساختن دستمزدها، درآمد ملی، و انواع دستمزدها احساس می گردد. چرا که دستمزدها دقیقاً در رابطه مستقیم با درآمد ناویژه ملی است. و درآمد ملی دقیقاً پایه و اساس سیاست دولتهای بورژوازی را تشکیل می دهد. چرا که با توزیع و توزیع مجدد درآمد ملی است که دستمزدها معنا و مفهوم می یابند.

دستمزدها و افزایش و یا کاهش آنها در کشورهای گوناگون نسبت به سطح رشد نیروهای مولده متفاوت است. شرایطی که ارزش نیروی کار را در هر کشور تعیین می کند، به شرایط تاریخی آن صورت بندی و سطح نیازمندها، مخارج کارآموزی، نقش کارزنان و کودکان، درجه بار آوری کار، شدت وشتاب کار، بهای کالاهای معرفی، سیستم مالیات ها، و بالاخره به سیاست درآمدهای و دبستگی دارد. دستمزدها بصورت مزد بر حسب زمان، مزد بر حسب تعداد فرآورده تعیین می شود که تحت اشکال سیستم دستمزدها تجلی می نماید. نظام دستمزدها، مانند فایپلور، گانت، فورد، هالی، همه وهمه در جهت افزایش ارزش اضافی هستند، با عبارات دیگر زمانی که سرمایه داران از افزایش دستمزدها

صحبت می کنند، منظور و هدفشان ارزش اضافه است، چرا؟

اگر دستمزدها را بیان پولی ارزش نیروی کار تعریف کنیم، دستمزدها هرنوع تقسیم کار اجتماعی به کار لازم و کار اضافه تقسیم شود، در اینجا از نوع کار صرفنظر می گردد، در اینجا صحبت از این نیست که تنها بخش های تولیدی و یا مولد ایجاد گر ارزش اضافه و یا در آمد ناویژه ملی هستند، و بخش خدمات نامرئد است و از همان ارزش اضافی که در بخش تولید زاده می شود سهمی را به خود اختصاص می دهند، بلکه منظور از دستمزدها فروش نیروی کار، و خریداری این نیرو توسط سرمایه دار است. هرچند در ظاهر ارزش اضافی تولید نمی کنند، اما وقتی به استخدام یک مؤسسه حتی بطور مثال تئاتر در می آید، ایجادگر ارزش اضافه است. صاحب تئاتر سرمایه خود را به خاطر سرگیری مردم بکار نمی اندازد، بلکه قبل از هر چیز هدف آن بنسبت آوردن ارزش اضافه است و با کارگرانی که در بخش خدمات کار می کنند، در مقابل فروش نیروی کارشان دستمزدها دریافت می کنند، این دستمزدها شامل کار لازم و کار اضافی است. که دومی ایجادگر یا همان ارزش اضافه است در این تحلیل اقتصادی از سیاست و یا گرایش سیاسی ایندولوزیکس قشرها و لایه های طبقه مزد پستان و یا کسانی که در مقابل فروش نیروی کار (چه پلی و چه فکری) دستمزدها دریافت می کنند صرفنظر می شود. در اینجا به این موضوع نمی پردازیم که قشر بالائی کارکنان مؤسسات دولتی و خصوصی از سیاست بورژوازی دفاع می کنند و با به آن پیوسته اند، چون قشرهای بالائی کارمندان و بوروکراسی کارگری با اشرافیت کارگری که رهبران سندیکا نیز در می گیره بنریم خود نقش سیاسی سهمی بازی می کنند، کارمندان عالیترتبه و یا حتی کارمندان دون پایه بر خلاف کارگرانی (نه کارگران اشرافی) از نظر ایندولوزیکس و گرایش های سیاسی نمی توانند بفکر ملحق شدن به بورژوازی بیفتند و از سیاستهای بورژوازی پشتیبانی می کنند این قشر و یا کارمندان عالیترتبه و کارگران سرمایه اکنون همان کاری را انجام می دهند که در آغاز

شروط کنونی، می‌توان سیاست‌های دولت را در مورد درآمدها به قرار زیر فرموله کرد: "اولاً" در چه سطحی دستمزدها یا آسمانه یا سقف ثابت می‌تواند با سیاست درآمدهای دولت تطبیق یابد، و دوماً اثر سیستم دستمزدها بر مشکلات اجتماعی و اقتصادی بطور عام و سوماً نقش سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری در سیاست درآمدهای دولت برزوالی.

مشکل اساسی دولتهای سرمایه داری کنونی، وقتی آشکار می‌گردد که تغییر در سمت و سری سیاست در درآمد رخ دهد یا دولتها درصده استروتنسازای درجه مؤثریت این سیاست برآیند. چون در این زمان مجموع ارگانهای دولتی و سیاست مؤسسات سرمایه داری مختل می‌گردد، در سمت دهی مختلط، و برنامه اقتصادی اجتماعی "طبیعی" یا سانی امکان مشخص کردن یک عنصر بطور مجزا امکان ناپذیر است. این تغییر سمت و سری سیاسی که معمولاً با سیاست درآمدهای دولت و توسط اهرمهای سنتی، وصول مالیات و قیام به افزودن مالیات و امور مالی و پولی و برنامه اقتصادی که در حال جایگزین شدن است، اما هنوز جایگزین نشده و دیگر سوره دهندهای تنظیمی دولت در رابطه است. یا به زبان ساده تر، افزایش سطح دستمزدها بر روی تمام ارگانهای دولتی تأثیر می‌گذارد. بنابراین برای بدست آوردن یک ارزیابی عمری از نتایج تنظیم دستمزدها در چارچوب سیاست درآمدها، باید از اینجا آغاز شود که: هیچکس بطور روشن و واضح نمی‌تواند مدلل کند که چگونه دستمزدها بدون سیاست درآمد دولت افزایش می‌یابد، یا به عبارت بهتر هیچ کس نمی‌تواند از افزایش دستمزدها صحبت کند، مگر اینکه سیاست درآمدهای دولت سرمایه داری را تحلیل کند. هیچکس نمی‌تواند طرح اولیه و یا پیلان مشخص از تنظیم دستمزدها بدست دهد، چرا که این پیلان با قدرت و منافع اقتصادی، اجتماعی، سیاسی طبقات مختلف اجتماعی درهم ریخته شده است. چرا چون درآمد ناویژه ملی مجموع ثروت مادی تولید شده فرضاً در عرض یک سال است، از این درآمد با تولید اجتماعی بخشی جایگزین سرمایه ثابت می

## دیدگاهها:

## آیا مبارزه سندیکائی در جهت ...

لین بیستم لرستورکراسی کارگری انجام می‌دهد، این موضوع را بعداً در باره سیاست طبقات اجتماعی و تغییر و تحولاتی که درون و طبقه اجتماعی با تضاد آشنی ناپذیر رخ داده است، بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که درآمد ناویژه ملی در توزیع و در توزیع مجدد چگونه یک طبقه را به لایه‌ها و قشرهای ثروتمند تقسیم می‌کند، که هر طبقه را دچار تغییر و تحولی درونی می‌سازد.

همانطور که در بالا اشاره رفت، دستمزدها تنها قسمتی از روزانه کار و یا در واقع مزد زمان کار لازم است ولی از آنجائی که دستمزدها معنای نادرست مزد کار تلقی شده است، این تصور بوجود می‌آید که مزد یعنی ارزش تمام ساعت کار است که پرداخت می‌شود. از این رو مارکس دستمزدها را در جامعه سرمایه داری شکل خریشاوند ارزش یا بهای کار و یا نیروی کار نامیده است، مارکس می‌نویسد: دستمزدها آن نیست که ظاهر آن باشد، یعنی ارزش، بهای نیروی کار یا دستمزدها فقط شکلی نقاب دار برای ارزش کار یا نیروی کار است. طبق نظریه مارکسیستی، دستمزدها عبارت از تأمین حداقل نیازمندیهای کارگران یا جریان نیروی از دست رفته، با این تعریف دیگر قانون مزد شرافتمندانه سندیکائی و اتحادیه‌های معنائی نخواهد داشت، و نه افزایش سطح دستمزدها. چرا؟ سیاست درآمدهای دولت برزوالی و یا انحصار دولتی و بخش خصوصی، مکمل مکانیسم دولت سرمایه داری است، سیاست درآمدها، سیاستی است که منافع گوناگون و منافع طبقات مختلف جامعه سرمایه داری را بازنابا می‌دهد، نقش این سیاست، کمک به سرمایه داران و تحمیل حدود و ثغیر قولرود کار، و جلوگیری از افزایش سطح دستمزدها است و بالاخره بدست آوردن یک لبات نسبی در مورد قیمت‌ها، تشدید انباشت سرمایه و بدست آوردن ارزش اضافی بیشتر، بنا بر این در

## دیدگاهها:

آنها مبارزه سندیکائی در جهت ...

نخستین درامد ملی عبارت از توزیع آن میان سرمایه داران و کارگران مزدبگیر است. سرمایه داران ارزش اضافه و کارگران مزد دریافت می دارند. ارزش اضافه و با این ارزش ترمین خلق شده توسط نیروی کار ابتدا میان صاحبان صنایع، بازرگانان بانکداران و مالکین بزرگ زمین توزیع می شود. و پس از آنکه نخستین توزیع میان جناحهای مختلف سرمایه داری و کارگران تقسیم شد، یک توزیع ثانویه یا مجدد و نیز در پی توزیع نخستین می آید که بهتر است آنرا بوجه حالی نقلی کنیم که دولت بورژوازی برای برنامه های بهداشتی، فرهنگی نظامی و ... اختصاص می دهد. اگرچه بوجه جابجشی از طریق مالیات های مستقیم و غیر مستقیم تأمین می گردد که در توزیع مجدد در راه مصالح طبقه حاکمه مصرف می شود، این بوجه ها که سرچشمه اصلی اش مالیات هاست از مزدی که کارگران دریافت می کنند کم می شود، خواه بصورت مالیات بر درآمد و خواه مالیات بر کالاها. بدین طریق قسمتی از درآمد ملی و یا سهمی که کارگران دریافت می کنند در واقع کاهش می یابد چون خصلت طبقاتی توزیع درآمد ملی در نظام سرمایه داری موجب می گردد که قدرت خرید کارگران و انتشار مزد بگیر از فرهنگ رو بترتیب و رو به رشد و افزایش تولید عقب بماند. چیزی که پایه اساسی مبارزه طبقاتی و بحران های اقتصادی را تشکیل می دهد و دولت بورژوازی و سیاست درآمدهای آن سعی در تخفیف دادن آن با رفم دارند، رفمهایی که در یک مقطع زمانی صورت می گیرد در شرایط سکون و رکود اجتماعی به شکل دیگری و با آهنگ رشد اقتصادی و بازدهی نیروی کار پس گرفته میشود و این امر نیز توسط داده های آماری در مورد درآمد ملی که بهیچ وجه نمی توانند مدعی بیان حتی نسبی باشند صورت می گیرد. آموهای انتشار یافته انکسای جهان عمومی هستند، که خود با بصورت مقایسه میان آرزوها و واقعیات

جلوه گر می سازند و از سوی دیگر درآمد ملی با روش اقتصاد سیاسی بورژوازی به معنای پنهان ساختن جنبه طبقاتی تولید و توزیع درآمد ملی است. از نقطه نظر منافع طبقات مسلط، گروه در زمان کوتاه نتایجی در مورد رشد اقتصادی انتشار می یابد، اما این لرقام با یک متغیر خالصاً محدود، و در زیر یک شکل کاملاً متجمد شده و گاه تحت فشارهای سخت طبقاتی، سیاست درآمدها به اجرا گذارده می شود. در این شرایط است که اعتصابات در هم شکسته می شود، دولت به هر وسیله از افزایش دستمزدها جلوگیری می کند این عملکرد دولت در واقع بیان گر این است که که تغییر اسمی، مزدها با قانون عمومی و برنسیب های سیاست در آمد دولت در تطابق نیست، و افزایش سطح دستمزدها از سقف و آسمانه سیاست درآمدها تجاوز می کند و یا بهتر از سهمی که برای این طبقه در نظر گرفته شده است فراتر می رود. البته این مساله بستگی به تشکیل طبقه کارگر و عمل قطنی او دارد، چرا که نتایج مستقیم سیاست درآمدها با توزیع نخستین درآمد ملی بسته به تغییر و تحول مبارزه میان کار و سرمایه، میان دولت با مکانیسم عملکردهای دولت یعنی دستگاههای اجرایی و محافظت کننده و از جمله اتحادیه ها و سندیکاها دارد. طبقه کارگر دارد اکنون به تدریج می فهمد که پا در مبارزه می آردی گذشته است که توسط اجزای، سندیکاها و دولت بورژوازی ایجاد گردیده است، زیرا در عمل، مکانیسم پیچیده سیاست درآمدهای دولت و عمل پیچیده سندیکائی را که در جهت کنترل تمرکز یافته بر دست آوردهای مبارزه طبقاتی بویژه در حیطه محلی مؤثر بوده و تحقق یافته است در می یابد. کوشش های دولت بورژوازی در جهت نفوذ بر سندیکاها و اتحادیه ها و قراردادهای کار بعد از جنگ جهانی دوم بنام فدراسیون جهانی کار انجام گرفت و نشان داد که خود سرمایه داران بهتر از کارگران سندیکاها را به رسمیت می شناسند و اگر تا قبل از جنگ جهانی اول بخش های تولیدی و یا صنایع سنگین بنا بر قانون کلی و با استفاده از

اصل "من آقای خانه هستم" نه سندیکاها را به رسمیت می شناختند و نه نماینده کارگران را و با آنها قراردادی هم در باره مزدها امضای کردند و شرایط کار را بدون قرارداد کتبی به کارگران دیکته می کردند بعد از جنگ جهانی دوم خود به عنوان هواداران پر و پاقرص سندیکاها درآمدند و این و ارگانها و نهادها را در خدمت گرفتند، بازی سیاست درآمدها خود مقدمه افزایش دستمزدها، افزایش دستمزدها خود نانی بارآوری کار و رشد تکنولوژی و ابزار کار بود. بارآوری کار و رشد تکنولوژی، با ترقی قطنی، بازدهی آنرا بشکل سریع بالا برد. از پایان جنگ جهانی اول تا کنون بازدهی کار بطور یقین ۷۰-۸۰ درصد افزایش یافته است، هفته کار از ۴۸ ساعت در بعضی بخش ها به ۳۵ ساعت و یا ۴۰ ساعت افزایش یافته است، در صورتی که ارزش اضافی در زمان کنونی اش بیش از ۶۰ درصد نسبت به همین مقدار افزایش یافته است زیرا هرچه ساعت کار کوتاه تر گردد، به همان نسبت افزایش ارزش اضافی بیشتر است. به بیان دیگر ارزش اضافی با زمان کار نسبت معکوس دارد. و بدلیل همین افزایش ارزش اضافی و منافع دائم التزاید است که می تواند بیش از پیش نشر اشرافیت کارگری و رهبران سندیکائی را خریداری کند، البته بسیاری از مبارزه طبقاتی را به حساب مبارزه سندیکائی و اتحادیه می گلوند، و معتقدند که این سندیکا و یا اتحادیه های کارگری بوده اند که به فرض بازنشستگی و قانون بازنشستگی را برای طبقه کارگر بدست آوردند البته در صورتی که طرف دیگر یعنی سیاست دولت های بورژوازی در رابطه با این خدمت در نظر بگیریم سیاست بازنشستگی قبل از آنکه خدمتی به طبقه کارگر باشد، خدمتی به طبقه حاکم در جهت انباشت سرمایه است. چرا؟ به تاریخ پیدایش سیاست بازنشستگی مراجعه می کنیم و در آنها می خوانیم: - قبل از جنگ جهانی دوم بازنشستگی و حق بیمه اجتماعی محدود به روستا، سیاستمداران بخش دولتی و خصوصی بود در سال ۱۹۴۶ اتحادیه های ذغال سنگ و معادن تصمصم گرفتند هر ماه ۱۰۰ دلار تحت نام بازنشستگی و یا بیمه اجتماعی

## دیدگاهها:

آیا مبارزه سندیکائی در جهت ...

بپردازند، در سال ۱۹۴۹، آهنگ کمیسیون از بازرسان کارخانجات فلز کاری این قانون را تأیید کردند و در همین سال انحصار میل سازی خود مملکت را در مورد برنامه ۱۰۰ دلاری آغاز و این برنامه بدون دخالت کارگران به تصویب رسید و تقریباً ۲۳ میلیون کارگر را تحت پریش قرار داد با یک معامه ساده ۲۳ میلیون کارگر در ماه حدود دو میلیارد و سیصد میلیون دلار می پرداختند که خود این سرمایه عظیم پایه و اساس بانک بین المللی پول قرار گرفت. هر چند از نقطه نظر سروری کارگران فقط قسمتی از مود هفتگی یا ماهانه خود را برای هزینه بیمه اجتماعی و بازنشستگی پرداخت می کنند، ولی در حقیقت طبقه کارگر علاوه بر این سرمایه عظیمی که پرداخت می کند مبلغ هنگفتی دیگر به شکل عوارض، مالیات مستقیم و غیر مستقیم که صدها برابر بیش از کمک های دریافتی است می پردازد. در این جا سترالی مطرح می شود و آن اینکه آیا سرمایه دتلون به خاطر آسایش واقعی طبقه کارگر نیازمندی های ابتدائی آنها رفع می کند؟ مسلماً جواب منفی است، چون اولاً رفع نیازمندیهای طبقه کارگر از نظر اقتصادی یعنی تمهید تولید ثروتمان نیروی کار، و دوماً این رفع نیازمندیها خود بیانگر امر قانون بنی رشد تاریخی جامعه است، و ثانیاً در جامعه ای که تولید بصورت گسترده انجام می گیرد نمی تواند بدون مصرف باقی بماند، بنابراین این تولید مصرف را ایجاد می کند: (الف) با ایجاد مواد و مصالحی برای مصرف (ب) با تعیین روش مصرف (ج) با ایجاد فناوری و ه. ه. نخست به عنوان لقیماً مصرفی، به شکل نیازی که مصرف کننده حس می کند، پس تولید، موضوع مصرف، روش مصرف و انگیزه مصرف را ایجاد می کند، ضمن آنکه مصرف هم بنویه خود برانگیختگی قابل تولید کننده و ایجاد نیازی مطلوب در او، بر تولید تأثیر می گذارد، ولی

از سری دیگر برای برآوردن این نیاز مطلوب باید قدرت خریدی موجود باشد. قدرت خریدی که دقیقاً در رابطه مستقیم با دستمزد اسمی کارگران است. و زمانی که این قدرت خرید را مورد تحلیل قرار دهیم در می یابیم که افزایش دستمزد به هیچ وجه وجود ندارد. بطور مثال اگر قدرت خرید یک کارگر متوسط (متاهل، دارای دو فرزند، با سابقه کار ۱۱ سال) را مورد مطالعه قرار دهیم، این کارگر در سال ۱۹۷۳ دستمزدی برابر با ۳۲،۷۸ لیر استرلینگ دریافت می کرد، با افزایش سطح دستمزدها، بتدریج قیمتها و سپس مالیات بر درآمد از حدود ۵.۲۷ به ۱۲.۴۹ لیره استرلینگ افزایش یافت و سطح زندگی و قدرت خرید کارگران در همان حدی باقی ماند که با سقف و یا آسمانه سیاست در آمد دولت انطباق داشت. در مواقعی دیگر افزایش قیمتها ایجاد می کند که به دستمزدها افزوده شود یعنی ارزش پولی یا حداقل نیازمندیهای طبقه کارگر انطباق ندارد، در این زمان افزایش دستمزد به معنای جبران ارزش پولی از دست رفته است. یک اقتصاد دان در این مورد می گوید: دستمزد کارگران در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم برابر با حداقل نیازمندی ها بود، طوری که امارک قدرت خریدی مساوی ۶ مارک یا ۱۵ مارک امروزی داشت بنابراین این اگر دستمزد کارگران ۶ یا ۱۰ برابر بیشتر از قبل از جنگ جهانی دوم است به این معنی نیست که دستمزد افزایش یافته است، بلکه این قدرت پول های کاهش یافته است که امروز بصورت چند برابر خود را نمایان می سازد یا به عبارت بهتر ۱۵۰۰ مارک آلمان امروز دارای قدرت خریدی است که به فرض ۳۰۰ مارک قبل از جنگ جهانی دوم داشت در تحلیل گرایش تنزل سطح دستمزد یک سلسله فاکتورها عمل می کند که باید آنها را نظر گرفت و مورد توجه قرار داد و همین فاکتورهاست که نشان می دهد سندیکاهای قادر نیستند در جهت افزایش دستمزدها مبارزه کنند. مزد پولی از خصوصیات شیوه تولید رشد یافته سرمایه داری یا مزد اسمی که در پرک بیان می شود. این دستمزد و مبلغ پولی است که کارگر در ازای فروش کار و

با نیروی کارش به سرمایه دار دریافت می کند، موزه اسمی قی نفسه معیار کامل سطح دستمزد واقعی کارگر نیست، مسلماً ممکن است موزه اسمی تغییر یابد در حالیکه همزمان با آن بهای کالاها، مصرفی و مالیاتها افزایش یابند بطوری که موزه واقعی کاهش یابد حتی ممکن است دستمزد با افزایش موزه اسمی کاهش یابد و این هنگامی است که هزینه زندگی در همان موقع سرعتر از افزایش موزه اسمی ترقی کند. موزه واقعی نشان می دهد که کارگران در ازای موزه پولی خود چه مقدار و چه نوع کالاهای مصرفی و مزایای خدمات اجتماعی را می توانند خریداری کنند. در تعیین واقعی موزه واقعی کارگر نیز مانند موزه اسمی باید فاکتورهائی را مورد توجه قرار داد، حداکثر موزه اسمی، میزان بهای کالاها مصرفی، میزان اجاره بهای مسکن، میزان مالیاتها که بر کارگران تحمیل می شود، طول روزانه کار، درجه شدت و شتاب کار، کسر دستمزد در موقع کوتاه کردن ساعات کار و بالاخره تعداد بیکاری، کم کاران که به هزینه طبقه کارگر زندگی می کنند، با توجه به سطح نازل دستمزدها (نسبت به باروری کار و سرمایه و درآمدهای ملی کشورهای سرمایه داری پیشرفته) لری می مداوم هزینه زندگی و افزایش بیکاری، دستمزدها در سرمایه داری برای حداقل نیازمندیهای زندگی اکثریت کارگران کافی نیست، ترقی هزینه زندگی و همزمان ثابت نگهداشتن دستمزدها (یعنی بازتولید نیروی کار) و ترقی بهای کالاها مورد نیاز مردم یکی از مشخصات سرمایه داری است. با توجه به مسائل ذکر شده و بررسی سیاست = درآمدهای دولت، و با افت قیمتها و مالیاتها دیگر جانی برای اضافه دستمزد یا مبارزه برای افزایش سطح دستمزدها باقی نماند. طبقه کارگر سهمی را باید از درآمد ملی به خود اختصاص دهد این قانون توسط توزیع و باز توزیع درآمد ملی تعیین می گردد، و هیچ گاه از سهمی که برای این طبقه تعیین شده فراتر نخواهد رفت مگر اینکه مبارزه اقتصادی را با سطح مبارزه سیاسی ارتقا دهند اولیث ناچیز را به زبانه دان تاریخ بفروستند، تنها راه همین است و پس هیچ راه دیگری وجود ندارد.

دیدگاهها: مدل سوئدی

همکاری نزدیک یک حزب سیاسی و یک تشکیلات اتحادیه ای. این جنبش کارگری از مارکسیسم فاصله گرفت و بسری یک استراتژی رفرومیستی و پراگماتیستی جهت گیری نمرد. جرمانات فکری آنارشیستی و سندیکالیستی رد شد و کمونیسم فمالاته مورد مخالفت قرار گرفت.

دلیل استحکام جنبش کارگری سوئد یکدستی آن بود و بعنوان مثال برسیله گروه بندیهای مذهبی، با نژادی تقسیم بندی نمی شد. باید گفت بعنوان یک مسئله مهم سطح تشکل در مقایسه بین اقلی از میزبان قابل توجهی برخوردار بود.

۳- در مقایسه با اتحادیه های کارگری دیگر دو سنت مهم بین سوئدیهها تکامل یافت. اول پذیرش عقلانی نمودن تقریباً سریع صنایع بوقع پیوست زبانهای تحول صنعتی (از دست دادن کار نژد گروهی از کارگران و شرایط جدید کار) برسیله یک قدرت رقابت صنعتی جهانی که توانست شغل را برای همه تامین کند و برای مدت مدیدی حقوق خوبی پرداخت نماید خنثی شد. دیگر آنکه یک تعاون در سیاست دستمزدها رعایت شد. این تعاون شامل تنها کارگران یک محل کار نمی شد بلکه در اساس تمام اجتماع حقوق بگیران را در سراسر کشور شامل می شد. به این طریق اتحادیه کارگران سوئد وظیفه ای فراتر از اتحادیه های معمول در کشور های دیگر بهمه گرفت.

میکنند. (طبق این تعریف) دو قدرت متقابل - کار و سرمایه - همکاری عقلانی را بر مخالفت ویرانگر ترجیح دادند.

من در این مقاله میخواهم روی نقطه نظر بخصوصی، در این رابطه تمرکز تمام، نقطه نظری که از سری بسیاری پشابه هسته مرکزی این مدل درک میشود. این نقطه نظر از جمله بخاطر در برداشتن آغاز گاه تئوری - اقتصادی جالب است. چیزی که برابر نهاد اقتصاد بازار و اقتصاد برنامه ریزی شوروی تلقی شد. و باکینزما نیسم سنتی نیز در نقاط اساسی قایز دارد.

در ضمن تشریح چگونگی عملکرد این مدل میخواهم به چند شرط مهم و لازم آن اشاره کنم.

۱- قبل از پایان سالهای ۱۸۰۰ سوئد صنعتی شدنی سریع و موفقیت آمیز و رشد پیروزمندانه ای را از سر گذرانده بود و در سالهای ۱۹۶۰ از یک کشور فقیر کشاورزی به ثروتمندترین کشور جهان با تقسیم در آمدی پیشرفته و مزایای اجتماعی مترقی تبدیل شده بود. نخست پیشرفت اقتصادی یک پیشینه و شرط لازم برای مدل در یک دوره بود و سپس پیشرفت یعنی خود از مدل تاثیر گرفت.

۲- در خلال تحول صنعتی شدن یک جنبش کارگری قوی پدیدار شد که عبارت بود از

طبیعی است که نظرات مطروحه دیدگاه نویسنده مقاله است و نشریه سوسیالیسم مسئولیتی در قبال آن ندارد.

مدل سوئدی

مدل سوئدی معمولاً به روش های مختلف تعریف میشود.

اغلب سوئد بطور کلی کشوری "میانه رو" نامیده میشود. بعنوان مثال یک روزنامه تگار آمریکائی در سال ۱۹۳۶ کتابی با عنوان "سوئد - راه میانه" منتشر کرد. گاهی برنامه رفاه اجتماعی که سال ۱۹۳۰ آغاز شد مورد تاکید قرار می گیرد. در اوج پیشرفت این برنامه (سالهای ۱۹۷۰) سوئدیهها توانستند بدون در نظر گرفته شدن وضعیت استخدام و تعلق طبقاتی و موقعیت خانوادگی یا محل سکونت در کشور و غیره روی حق بازنشستگی و حقوق زمان بیکاری با بیماری و آموزش مناسب شامل حق یاز آموزی و سهمیه برای کودکان و ... حساب کنند.

از نقطه نظر دیگر مدل سوئدی همکاری موفقیت آمیز میان کار و سرمایه است که توسط دهه ۱۹۳۰ پا گرفت و تا آغاز دهه ی هشتاد گسیخته نشد. این همکاری را معمولاً پیدایش یک بالانس قدرت در جامعه سوئد تعریف

جهت مکاتبه با ما با آدرس زیر تماس بگیرید:

POSTFACH  
NR: 412  
30004 HANNOVER  
GERMANNY

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز نموده و رسید بانکی آنرا به

آدرس ما ارسال دارید  
Dj.Aryant  
KTD: 32325118  
BLZ: 25050180  
Stadtsparkasse Hannover  
Germany